

نقدی بر مهدی نصیری

حرمت تقیه در قدرت و تعلل در فرصت



مهدی نصیری اخیرا با انتشار مطلبی مدعی شده است که جمهوری اسلامی با

استکبارستیزی خود در دنیا دشمن تراشی کرده است و براین اساس جمهوری اسلامی

ایران را موظف به تقیه در اظهار هر نوع خصومت با مستکبران دانسته و ادعا کرده است نتیجه کنار گذاشتن امر به تقیه و اصرار بردستیایی به انرژی اتمی باعث تحمیل هزینه‌های گزاف اقتصادی به کشور شده است. وی معتقد است جدال سیاسی با ابرقدرتان، دستاوردی جز فقر و عقب‌ماندگی برای مردم به ارمغان نیاورده است و برای اثبات مدعای خود نیز به دو گزاره تاریخی از سیره معصومین (ع) ازجمله عدم تقابل امام‌رضا(ع) در دوران ولایتعهدی مأمون و پرهیز از جنگ با یزید از سوی امام‌حسین (ع) اشاره می‌کند. در اینجا به‌اجمال در پاسخ به دعاوی ایشان نکاتی عرض می‌شود:

اول آنکه جمهوری اسلامی از بدو تاسیس، هیچ خصومتی را علیه هیچ ملتی اعمال نکرد و تنها خواسته‌اش برکناری شاه و برگزاری فراندوم برای انتخاب حکومتی مردمی و رعایت احکام شـرعی در قوانین بود که به انتخاب ۹۹ درصدی جمهوری اسلامی انجامید. آمریکا به دستور رئیس‌جمهور وقت خود کارتر در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ پیش از هر نوع اقدام رسمی از طرف ایرانی به‌طور یکجانبه با قطعنامه ۴۶۱ روابط سیاسی-تجاری‌اش با ایران را قطع کرد و تمامی ۱۱۰ میلیارد دلار اموال ایرانیان در بانک‌های خارجی را مصادره کرد و به‌جای حمایت از سیل انبوه ملت به حمایت قاطع از دولت دست‌نشانده شاه و دیکتاتوری سلطنت پهلوی پرداخت. درحالی‌که پیش از آن از سفارتخانه خودبرای جاسوسی واقدامات غیردیپلماتیک اطلاعاتی-امنیتی علیه دولت انقلابی استفاده می‌کرد، همان‌طور که در سال ۱۳۳۲ آن را پایگاه کودتا علیه دولت مصدق قرار داده بود. پرجارفالت، استاندار و رابط بین الملل پرینستون آمریکاییز تصریح کرد: آنجا که دیپلمات‌های آمریکایی صرفا پوشش دیپلمات داشته و فعالیت خرابکارانه می‌کردند، مصونیت خود را از دست داده و مشمول جرایم ضدامنیتی شده‌اند و این اقدام دانشجویان که روز پس از مذاکره دولت موقت با مشاور امنیت ملی آمریکا در الجزایر به وقوع پیوست، حقوقی مشروع و اقدام علیه کودتای مجدد آمریکایی بود که اسناد این جاسوسی‌ها در بیش از ۱۱ جلد به چاپ رسیده است. پس از آن نیز عملیات شکست‌خورده نظامی پنجه عقاب و کودتای نوزه را سازمان داد و با تحریک رژیم بعثی و کمک مستقیم ناتو به صدام، تجاوز ۸ ساله به تمامیت ارضی کشور را هدایت کرد؛ خرید و فروش نفت ایران و سرمایه‌گذاری خارجی کشورها را تحریم و تهدید کرد و با قتل عام مسافران هواپیمایی ۶۵۵ ایران ایر، جنایت را به‌غایت رساند، فلذا واضحا و اولا دولت تروریستی ایالات متحده علیه مردم ایران و دولت جمهوری اسلامی، اعلان جنگ کرده نه دولت ایرانی!

دوم آنکه تقیه مشروع تعریفی روشن و موقعیتی به‌خصوص دارد که تنها در آن شرایط ویژه توجیه‌پذیر است تا مصداق ذلت‌پذیری و راحت‌گرینی نباشد و مصداق ارتکاب گناهان کبیره و نقض کرامت و آزادگی انسانی نشود. تقیه در جایی معنا دارد که عامل تقیه خود را مسلمان دانسته و از جهت قدرت مادی و شرایط کلی اظهار عقیده، در خطر جانی یا مالی معتنابه داشته و این اظهار و ابراز، سودی به حال دین او و بقای جبهه اسلام و احقاق حق نداشته باشد؛ بنابراین تقیه تنها در جایی مشروع است که اظهار ایمان، دین را از بین ببرد و مسلمانان را در ضعف بیشتر قرار دهد اما اگر تبیین حق ولو با تحمل سختی در معیشت، رسیدن آفت به جان و گذر زمان، منجر به تقویت جناح ایمانی و قدرتمندی پایگاه مسلمانان شود، تقیه حرام و اظهار عقیده و ایمان واجب خواهد بود. مثال‌های متعددی در این باره وجود دارد ازجمله آنکه پیغمبر اکرم(ص) در شرایطی فریاد مسلمانی خود و یاران معدود‌شان را لازم دیدند که هم خطرات جانی وجود داشت، هم خسارات مالی و هم آوازی و گرسنگی طولانی مدت به جهت تحریم شدید اقتصادی تازه مسلمانان در ماجرای مشهور شعب ابی طالب. اما پیامبر از آنجا که بقای مسلمانان را در تحمل این سختی می‌دیدند خود و یاران را دعوت به صبر و استقامت کرده و در این راه همسر مکرمه و عمومی بزرگوارشان را از دست دادند. آنقدر شرایط زمانی دشوار شد که کودکان گرسنه بر صخره‌های سوزان عربستان می‌خوابیدند و سال‌خوردگان بی‌رق از فرط ضعف جسمانی یکی‌یکی به شهادت می‌رسیدند. در ماجرای عدم قیام امام‌صادق (ع) و عدم همراهی قیام‌دین نیز ایشان به سهل‌خراسانی فرمودند: «هرگاه پنج نفر چون هارون مکی در رکاب داشته باشیم که آماده رفتن در تنور آتش باشند، قیام می‌کنم. اما یاران کنونی ما چنین خصوصیتی ندارند.»

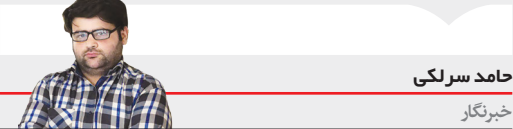
سوم، در کتاب احتجاج روایتی از دوران ولیعهدی امام‌رضا(ع) آمده که جمعی از شیعیان به محضر ایشان رسیدند و تنها به این جهت که خود را شیعه نامیدند، امام آنان را تا دو ماه به حضور نپذیرفت. بعد از آن به ایشان فرمود: «شیعه من کسی است چون عمار و مقداد و سلمان که وقتی تقیه حرام است از ترس و تقیه دور است، اهل اینار و فداکاری است و در انجام فرائض دین سستی نمی‌ورزد.» همچنین در مساله عاشورا، حضرت امام حسین (ع) می‌توانستند تنها با یک امضا و اقرار زبانی به پذیرش خلافت یزید هرگونه خطری را از جانب خود و پیروان‌شان دور کنند، اما آنقدر از این عمل ذلیلانه پرهیز کردند که کار به تعقیب ایشان تا کرنا رسید و جای تعجب است

که جناب نصیری فراموش کردند که اساسا علت هجرت امام به کوفه نه گریز از لشکر یزید بلکه پیوستن به سپاه بیعت‌کنندگان کوفی برای تشکیل حکومت اسلامی و تجهیز مسلمین در مقابله با حاکمیت نامشروع یزید بود. علت تعلل در جنگ وصحبت مداوم امام با عمر سعد نیز هدایت وی و تبیین حق به لشکریان خصم برای نجات‌شان از آتش بود نه فرار از جنگ، تقیه و سازش با دشمن. که اگر جان کسی عزیز باشد چه خون یا کی عزیزتر از جان امام معصوم(ع) و اگر مال مساله باشد چه دارایی‌ای بالاتر از اهل بیت ایشان. درحالی‌که به‌حسب ظاهر جنگ با یزید حاصلی نداشت جز کشتار و اسارت همراهان، اما در طولانی مدت منجر به افشای ظلم اموی و اثبات حقانیت شیعی و تنبیه مسلمین شد.

چهارم آنکه در تطبیق با عصر حاضر، چگونه ممکن است که ایران در غایت ضعف و نابسامانی نظامی سال‌های نخستین انقلاب بتواند در برابر ۲۶ کشور و ارتش ۱ لشکری تادندان مسلح‌بعثی، درحالی‌که توان ساخت‌سیم‌خاردار هم نداشت هشت‌سال دوام بیاورد و از یک وجب خاک ایران نگذرد، اما امروز با توان نظامی، منطقه‌ای درحالی‌که سیزدهمین ارتش قدرتمند دنیا محسوب شده و در انبوه نیروی نظامی متخصص و سازمان‌یافته و توانایی جنگ چریکی، موشکی، پهپادی، سایبری و اطلاعاتی، ریزند رژیم‌های دنیاست، موضعی انفعالی به خود گرفته و مکلف به تقیه در مواجهه سیاسی باشد؟ چگونه ممکن است منتقدانی چون آقای نصیری، از نفوذ جریان مقاومت در منطقه و رشد جوانان برومند حزب الله لبنان، انصار الله یمن و حشد الشعبی عراق آزرده شوند اما نپرسند که رژیم صهیونیستی با اشغال‌گری و کشتار هرروزه در سرزمین‌های جهان اسلام چه می‌کند؟ یا ارتش ایالات متحده از ۹ هزار کیلومتر دورتر به چه حقی دورتا دور مرزهای جغرافیایی ایران را با ۳۸ پایگاه و ۵۰ هزار نیروی متجاوز خود اشغال کرده است و با چه منطق سیاسی یا اسلامی باید همچنان موظف به تماشای این تعرض باشیم؟ در کدام منطق دینی توجیه‌پذیر است که دشمن کشتار برادران ما و تخریب خانه‌های ایشان را داشته اما هرگونه پاسخ ما به تنش‌زایی و جنگ‌طلبی معنا شود؟ (امیرالمومنین (ع) در خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه فرمودند آن کس که در خانه‌اش منتظر دشمنان خود بنشیند، خوار خواهد شد و آنان که در برابر جنایت دشمن غدار، به‌جای پاسخی کوبنده به سازش و خواش روی می‌آورند را اشیاء الرجالی خواندند که از غیرت و مردانگی بویی نبرده‌اند. پنجم آنکه ایجاد صنایع هسته‌ای در ایران به پیشنهاد آمریکا و شاه و با قرارداد ساخت ۲۰ نیروگاه اتمی از دهه ۵۰ خورشیدی پیگیری شد. در همان دوره ضرورت رفع وابستگی به انرژی‌های فسیلی و احتیاج به تولید ۲۰ هزار مگاوات برق هسته‌ای برای نیمنی از جمعیت ۳۰ میلیونی ایران مطرح بود. چگونه امروز اتحادیه اروپا و ایالات متحده با ساخت ۲۴۰ نیروگاه اتمی و دستورکار احداث ۳۰ رآکتور دیگر، نمی‌دانند که همفکران آقای نصیری، انرژی هسته‌ای را تحمیل خسارت به مردم و صنعتی بی‌فایده می‌خوانند. این افراد به‌راستی چه راهکاری برای دهه‌های آتی کشور دارند که نفت به پایان رسیده و کشور نیازمند تامین انرژی است؟ آیا التماس سوخت از کشورهای غربی را نیز اجز الزامات تقیه دانسته و عدم پیروی از دستورات غرب را مصداق فقرسازی و عقب‌اندازی کشور تفسیر خواهند کرد؟ جای تعجب است که توانایی دستیابی به علوم هسته‌ای در بالاترین سطح تکنولوژی را نشان پیشرفت ملی نمی‌دانند و مخارج ۵ میلیارد دلاری یک نیروگاه هسته‌ای را که در سال پنجم فعالیت خود به‌طور کامل بازمی‌گردد و هزینه تعلل در توسعه آن بیش از توسعه آن است را آیت فقر ملت خواهند. جالب اینجاست که هزینه‌های ۵۰ ساله هسته‌ای ایران کمتر از ۳۰ میلیارد دلار و آورده اقتصادی آن پس از ۱۰ سال فعالیت بیش از ۵۰ میلیارد دلار خواهد بود. ضمن آنکه از آلایندگی هوا و آلودگی‌های زیستی، وابستگی به اقتصاد رانتی، مضضلات ناشی از خام‌فروشی و تاراج طلای سیاه ایران به نازل‌ترین قیمت، به‌شدت می‌کاهد. از طرفی امنیت راهبردی، پرستیز دیپلماتیک و سطح پیشرفت ایران با پیوستن به باشگاه کشورهای اتمی جهان، ابدا قابل قیاس با یک ایران غیرهسته‌ای نیست (انرژی اتمی ابزار استراتژیک در ارتقای قدرت ملی به‌شمار می‌رود که در قدرت‌تان را سال‌ها به التماس مذاکره محدودسازی می‌کشاند. چگونه امکان دارد منتقدان هسته‌ای، تمامی دستاوردهای ایران از کاربرد درمانی در رادیو داروها، تامین سوخت کشتی‌ها و زیر دریایی‌ها، دستیابی به فناوری‌های فوق پیشرفته و بازدارندگی امنیتی آن در برابر تهدیدات اتمی مختصاصی چون رژیم صهیونیستی و متحدان ناتو را نادیده بگیرند و صحبت از خسارت بودن صنعتی کنند که نام تنهاي آن به معنی توسعه چندبعدی و تصاعدی صنایع کشور و پشتوانه شکوفایی اقتصادی آن است.

در پایان جناب نصیری را به بیانات دهه ۸۰ ایشان ارجاع می‌دهم که در مقاله «اسیر مشهورات زمانه‌ایم» نوشتند: «مشکل اساسی ما در فکر، فرهنگ، سیاست و اقتصاد معطوف به این است که انگاره‌های تجدد را پذیرفته و آنها را مسلم گرفته‌ایم و برای آنها مکمل دینی هم پیدا کرده‌ایم، ما در بسیاری از عرصه‌ها از مبانی اصیل دینی فاصله گرفته‌ایم و برخی نظریات ساخته و پرداخته تمدن جدید غرب، در ذهن و جان ما به نام مبانی اسلامی رسوب کرده است. امیدوارم افراط ایشان در اخباری‌گری و نفی کلی دستاوردهای غرب از دهه‌های ۶۰ تا ۸۰، منجر به تفریط، تحیر و تذبذب کنونی ایشان نباشد.

اندیشه



حامد سرلکی

خبرنگار

جریان روشنفکری برآمده از دو گعده «کیان» و «آیین» یکی از جریان‌های تاثیرگذار در اندیشه معاصر بوده است. در میان شاخه‌های مختلف روشنفکری، روشنفکری دینی اهمیت خاصی دارد و از آنجا که نظریات فراوانی در زمینه دین و عقاید دینی ارائه کرده‌اند، مستلزم بررسی و احیانا نقد بوده‌اند. یکی از شخصیت‌های برجسته در این جریان بدون شک «مصطفی ملکیان» است. در این میان، مصطفی ملکیان یکی از اثرگذارترین و بحث‌برانگیزترین چهره‌های فکری در ایران پس از انقلاب اسلامی بوده که همزمان از نوع «پرکار» این گروه شناخته می‌شود. او در طول ۴ دهه گذشته با گذر از مراحل متنوع فکری به طرح فکری «عقلانیت و معنویت» رسیده و سال‌هاست از آن دفاع می‌کند. ملکیان شاگردان، علاقه‌مندان و منتقدان فراوانی دارد و همچنان هر گفتار و نوشتارش به‌طور جدی مورد توجه قرار می‌گیرد.

ملکیان در روایتی که از مراحل فکری خود ارائه می‌کند، گفته از سال ۱۳۶۱ بنا به دلایل و استدلال‌هایی از مواضع بنیادگرایانه فاصله گرفت و به‌سمت مواضع سنت‌گرایانه سوق پیدا کرد و آثار متفکران سنت‌گرایی چون رنه گنون، فریتیوف شونو، تیتوس بورکهارت، مارتین لینگز و البته سیدحسین نصر را خواند. وجه مشترک این دو مرحله آغازین یعنی بنیادگرایی و سنت‌گرایی، ستیز با غرب و مهم‌ترین دستاورد فرهنگی اش یعنی تجدد است. از اواخر دهه ۶۰ و با پایان گرفتن جنگ و تثبیت نظام جمهوری اسلامی به‌تدریج آرایش نیروهای سیاسی در قدرت در حال تغییر بود. با شروع عصر پساانقلاب، نیروهای جوان انقلابی درحالی به میانسال‌ی یا می‌گذاشتند که شرایط سیاسی و اجتماعی داخلی و بین‌المللی در حال تغییر بود و عصر انقلاب‌ها سپری می‌شد. هم‌زمان در ایران با قوت گرفتن دیدگاه‌های سنت‌گرایی و البته محافظه‌کارتر، برخی روشنفکران دینی در ستینه‌نگی (آنتاگونیسم) پدید آمده و به طرح دیدگاه‌های جدیدی پرداختند. ایشان با آرا و مکاتب فلسفی جدید غربی آشنایی مستقیم‌تر و عمیق‌تری داشته و به گرایش‌های گوناگون رویکرد تحلیلی، به فلسفه روی آوردند. یادآور می‌شود در کنار وی، عبدالکریم سروش بوده که مقالات مشهورش در کیهان فرهنگی تحت‌عنوان «قبض و بسط تزویرک شریعت» از اردیبهشت ۱۳۶۷ تا خرداد ۱۳۶۹ بحث‌ها و جنجال‌های فراوانی برانگیخت و شمار زیادی از روشنفکران مذهبی انقلابی را به خود جذب کرد.

اندیشه‌ورزی دوگانه

نام ملکیان بیش از هر چیز با تعبیر «عقلانیت و معنویت» گره خورده است. «عقلانیت و معنویت» که از سوی خود او با عنوان «طرحی درباره جمع میان عقلانیت و معنویت» و از سوی بعضی دیگر از اصحاب مطبوعات و قلم با عنوان «پروژه عقلانیت و معنویت» نیز مطرح شده، اصلی‌ترین موضعی است که در دوده‌گشتن از جانب ملکیان در ایران مطرح شده است. مصطفی ملکیان موضع عقلانیت و معنویت را در آثار مکتوب و سخنرانی‌ها و درس‌گفتارهای خود در ۶ جنبه شرح و بسط می‌دهد: معرفت‌شناسی، وجودشناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، و وظیفه‌شناسی. هر یک از این ۶ جنبه خود به شاخه‌ها و زیرشاخه‌های متعددی تقسیم می‌شوند. شاید در نگاه اول سخن از «معنویت» در وضعیت امروزی بشر و جهان مملو از خشونت، ایده بگر و بالذات نجات‌دهنده‌ای باشد و در خلال ارائه آن برای بسیاری از حق‌طلبان، معنویت برآمده از دستورات اخلاقی جذاب به نظر برسد، اما تعریف این نوع از بهبودخواهی در کانتکست دین، درست تبدیل به آغاز بسیاری از اختلاف‌هاست. این درحالی است که مساله تقدم عقلانیت بر معنویت یا برعکس نیز به یکی از چالش‌های گفتگمانی متمرکز در ایده ملکیان مطرح شده است. با وجود این، باید اعتراف کرد حین برآمدن دو حلقه کیان و آیین، نظام فکری ملکیان تا حدودی شخصی‌تر و برآمده از برداشت‌های سالیان دراز ملکیان بوده است؛ این درحالی بود که دیگر روشنفکران دینی با استفاده از نظریات اصلاح‌گری دینی در اروپا یا ادعا‌های نومعتریان مسلمان عرب، سعی داشتند نظام فکری خود را سازماندهی کنند.

درست در همین نقطه یعنی روبه‌رو شدن دین و معنویت، بسیاری از نقدها به ملکیان متمرکز می‌شود، باز کردن مداخلی برای ورود به معنویت منهای دین شاید در سال‌های گذشته تنها در اوراق یا سخنرانی‌های ملکیان مشخص بود. اما در سال‌های اخیر با گسترده‌تر شدن «عرفان‌های کاذب»، «روان‌شناسی‌های بازاری» و به نوعی «معنویت‌گرایی بدون شریعت»، نظام فکری ملکیان بیشتر از پیش مورد بحث قرار گرفته و به نوعی اهمیت صحبت بر ر آن بیشتر نمایان شده است. این یک حقیقت غیرقابل انکار است که در دیدگاه ملکیان تلازمی میان دین و معنویت وجود ندارد به نوعی «الزاما» وجود ندارد. معنویت مدنظر ملکیان اساسا تعلق خاطری به دین خاص نداشته، بی‌اقتضا، بدون مرز و بدون شرط است. به بیان مصطفی ملکیان: «معنویت که بنده می‌گویم، دین نیست. اما از این حرف، برنمی‌آید که هر انسان معنوی‌ای لزوما غیرمتدین است. البته این هم برنمی‌آید که هر انسان دینی‌ای، لزوما معنوی است. برخی انسان‌ها معنوی‌اند اما متدین نیستند، برخی



آیا نظام فکری مصطفی ملکیان به «زندگی ارزشمند» منتهی می‌شود؟

تراژدی «عقلانیت و معنویت»

دیگر هم معنوی‌اند و هم دیندار؛ گروه دیگر متدین هستند ولی معنوی نیستند، و برخی نه معنوی‌اند و نه دیندار. تفسیر ملکیان درخصوص این نوع از معنویت براساس دو اصطلاح «فرآیندمداری» و «فرآوردمداری» بوده و از این حیث دست به تقسیم و ایجاد جدایی میان معنویت و دینداری زده است. به بیانی، معنویت فرآیندمدار است اما دیانت فرآورده‌محور بوده، یعنی در سیر معنوی چگونگی سیر مهم است و به چه فرآورده‌هایی می‌رسیم مورد توجه نیست، ولی در دیانت مهم آن است که به کجا می‌روی و به چه می‌رسی و آنچه در نحوه سیر کردن مهم است، جدیت و صداقت است.

دین یا اخلاق؟

ملکیان به جهت نظریه ناسازگاری مومن بودن با مدرنیته سعی داشته التقاطی میان «معنویت و عقلانیت» به وجود آورد. ایشان عصمت، علم غیب، ولایت‌تکوینی ائمه را نیز قابل تردید دانسته و لذا به نوعی پس از بنیادگرایی، به‌سمت سنت‌گرایی، تجددگرایی، روشنفکری دینی و حال «عقلانیت و معنویت» روی آورده است. به نظر می‌رسد ملکیان در دیدگاه خود نسبت به دین سعی داشته تعلقات قدیمی بنیادگرایی خود در ابتدای انقلاب در نظر گیرد و ازاین‌رو اساسا تعریفی که از عرفان به میان می‌آورد، مفهومی فارغ از مناسک مذهبی است. به نظر می‌رسد نظام اندیشه ایشان به دیدگاه پراگماتیستی و سلب ارزش واقع‌نمایی و نسبیت‌گرایی می‌انجامد؛ در صورتی که حقیقتی‌ورای مفاهیم ذهنی وجود دارد.

اما یکی دیگر از سویه‌های اثرگذار در تفکر «معنویت و عقلانیت» را می‌توان وامداری از الهیات مسیحیت دانست، مساله‌ای که به روشنی روی عقاید جدیدتر ملکیان سایه انداخته است. نظریه تقابل ایمان و معرفت یکی از قرائت‌های غلیظ ایمان‌گروی (فیدتیسم) است که همچون بسیاری از مسائل کلام جدید اندیشه‌ای وام‌گرفته از الهیات مدرن مسیحی است، چنان‌که شخص ملکیان نیز اشاره کرده، این نگرش متعلق به سورن کی‌یرکگور، فیلسوف و متاله مسیحی اهل دانمارک است. تقدم ایمان بر معرفت فرزند باورهای غیرعقلانی مسیحیت تحریف‌شده است و متاله مسیحی برای حفظ باور دینی چنین مسیری را درپیش می‌گیرد و با ارائه چنین تفسیری از ایمان از ساحت باورهای خود دفاع می‌کند و ضدعقلانی بودن آنها را تنها مایه نقض نمی‌داند، بلکه امتیاز آنها به‌شمار می‌آورد، اما در بستر ایمان اسلامی، چنین انگاره‌ای قابل طرح نیست؛ چرا که بر پایه الهیات اسلامی عقل همواره بر اریکه داوری تکیه زده است و باورهای اساسی را باید پیش از تعلق ایمان به محکمه عقل برد. مصطفی ملکیان معتقد است میان ایمان و معرفت تقابل برقرار است. به اعتقاد وی، ایمان امری ارزشمند است؛ اما گلی است که در سرزمین شک و تردید سر برمی‌آورد اما آنجا که پای یقین و برهان در میان باشد، جایی برای ایمان باقی نمی‌ماند.

اگر ایمان برکنده‌شده از معرفت باشد، هیچ ترجیحی میان ایمان‌های متضاد وجود نخواهد داشت. در جهان ادیان متعدد متعارض، ایمان‌های متعارضی وجود دارند، اگر بنا باشد بی‌آن‌که به صدق یک باور معرفت پیدا کنیم، بدان ایمان بیاوریم و قلب خود را بدان گره بندیم، ایمان مسیحی، ایمان یهودی، ایمان اسلامی و سایر ایمان‌ها هیچ تفاوتی با یکدیگر نخواهند داشت، بلکه اصلا ایمان بر کفر ترجیحی نخواهد داشت. اما طبق تفسیر صحیح از نسبت ایمان و معرفت، فرد نخست باید صدق و کذب یک باور را به ابزارهای معرفت به‌ویژه عقل بسنجد و وقتی صدق یک باور مثل وجود خدا و یگانگی خدا را تشخیص داد، به این واقعیتی که متعلق معرفت وی قرار گرفته است، در گام بعدی ایمان قلبی بیاورد. ترجیح ایمان (الف) بر ایمان (ب) و بر کفر نیز در اعتبار و صدق متعلق آن است، وگرنه چه‌بسا ایمان باطلی که شورمندانه‌تر از ایمان حق باشد.

کلام آخر

در جمع‌بندی دیدگاه‌های مصطفی ملکیان باید گفت که اصلی‌ترین دیدگاه ایشان در نظریه عقلانیت و معنویت ارائه شده است و بقیه مطالب را باید پیرامون آن فهمید. این نظریه نیز نوعی وحدت‌گرایی تکثرخیز است که به‌صورتی حداقلی به مسائل معنوی نگریسته و عقلانیت مدرن را پایه اصلی کار خود قرار داده است. در نهایت همان‌گونه که توسط بسیاری از منتقدان دیدگاه ملکیان مطرح شده بود، ملکیان دین را به دین یک، دین دوو دین سه تقسیم می‌کند ولی برای معنویت که خود وی پیشنهاد داده، چنین تقسیم‌بندی‌ای حاکم نبوده است و البته دلیل آن را این مساله عنوان کرده که دین دارای متن مقدسی بوده و اساسا معنویت تراوش شده از دستگاه فکری ملکیان فاقد آن است. به‌نوعی باید اذعان کرد که ملکیان معنویت‌ی را که ارائه می‌دهد همان سنخ «تجربه‌دینی» بوده که نقدهای بسیاری به آن رواست و البته در این یادداشت نمی‌گنجد. معنویت‌تعریف‌شده از سوی ملکیان به نوعی «خودفرا‌نروایی» در دستگاه اخلاقی است. درحالی‌که همه آدمیان توانایی عقلانی کافی در تشخیص زندگی اصیل را ندارند و به‌نوعی یک برنامه جامع الشرایط را نمی‌توان حاصل از دستگاه فکری «معنویت و عقلانیت» استخراج کرد. ملکیان با طرح نظریه فوق بیشتر سعی داشته «دین عامی»/ «دین جهانشمول» را بر زندگی افراد مسلط ساخته، به‌نوعی که اساسا حیات دارای یک معنویت اخلاقی برگرفته از درک اشخاص باشد. مساله‌ای که بیشتر از آنکه به یک وحدت فکری و ایجاد صلح بینجامد، محل ایجاد بسیاری از تعارضات فکری، دینی و حتی سیاسی است.

